

معنی‌شناسی عمیق‌گرا

علیرضا آذریک* hdaneshgah@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

پروین احمدی

پژوهشگر موسسه‌ی علمی - پژوهشی قلم سبز مرصاد

واژگان کلیدی

* معنی

* معنی‌شناختی

* مکاتب معنی‌شناسی

* معنی‌شناسی عمیق‌گرا

چکیده

بر پایه‌ی رویکرد شناختی ممکن است زبان فاقد معنای ثابت و دقیق - مفهوم صریح - باشد. در تقابل با این آرا رویکرد معنی‌شناسی ساخت‌گرا حکایت از یک نکته‌ی عمده دارد و آن این که در این نوع مطالعه‌ی معنی نیز باید وجود یک یا چند معنی ثابت و مشخص برای هر واژه قائل بود و معناهای از پیش تعیین‌شده در آن از اهمیت زیادی برخوردارند. هدف این مقاله آن است که با تجزیه و تحلیل نظریه‌های گوناگون در حیطه‌ی معنی‌شناسی ثابت کند هر واژه ما را از لحاظ معنی‌شناسی فراتر از معنی‌شناسی ساخت‌گرا، شناختی و... به معنی‌شناسی عمیق‌گرا با کارکردی بر مبنای دیالکتیک ادراکی و حقیقت عمیق در کلمات سوق می‌دهد زیرا هر کلمه دارای یک حقیقت عمیق است که بعد ثابت معنایی و ابعاد متغیر معنایی را می‌پذیرد. ضرورت انجام چنین مطالعه‌ای گشودن راهی‌ست برای تصمیم‌گیری در مورد معنای ثابت و متغیر یک واژه بر اساس مستندات زبان‌شناختی و در انتها خواهیم دید که قائل شدن به حقیقت عمیق در مورد معنای واژگان یک ره‌یافت تازه در عرصه‌ی معنی‌شناسی است که انواع قائل شدن به تک‌معنایی، چندمعنایی، هم‌معنایی و... را جزء بار ژنتیکی کلمات می‌داند.

۱. مقدمه

معناشناسی یا دانش معنا‌دانشی است که به بررسی معنا می‌پردازد و ضوابط و قواعد حاکم بر معنا را بررسی می‌کند، در واقع معناشناسی، شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که به بررسی معنا و مفهوم نشانه‌ها می‌پردازد. (رایمر، ۲۰۱۰: ۳) اهمیت معنا و مطالعه‌ی آن تا جایی است که رایمر به طور کلی آرا و نظریه‌های پراکنده و متعدد در خصوص معنا را در سه گروه قرار داد: نظریه‌ی مصداقی یا ارجاعی^۱، نظریه‌ی تصویری^۲ و نظریه‌ی رفتاری^۳ که سه تئوری هستند که در میان انواع آراء مربوط به معنا از اهمیت بیشتری برخوردارند (آلستون، ۱۳۸۱: ۴۵-۴۴). در حوزه‌ی زبان‌شناسی وقتی سخن از زبان‌شناسی جدید است همیشه بحث با نام فردینان دو سوسور- پدر زبان‌شناسی جدید- آغاز می‌شود. از آن جا که سوسور در زمینه‌ی معنا هم دیدگاه‌هایی دارد، دیدگاه او به معنا به منزله‌ی یک دیدگاه آغازین در میان نظریه‌پردازان مطرح است. سوسور در واقع یک نگاه سنتی و کلاسیک به لفظ و معنا دارد. از قدیم در مباحث زبان‌شناسی و منطق، تقابل لفظ و معنا مورد توجه بوده است. ذهن همه‌ی ما طوری آموخته شده است که هر لفظی یک معنایی دارد و بین لفظ و معنا تقابل دوگانه‌ای وجود دارد. سوسور هم بر روی این تقابل دوگانه تأکید کرد و در واقع مطرح کرد که لفظ و معنا دو روی یک سکه‌اند (پاکتچی، ۱۳۸۷: ۹۴)؛ بنابراین هر نشانه یک معنای اولیه و پذیرفته‌شده در نزد همگان دارد (کالر، ۱۳۷۹: ۱۸-۲۴).

به منظور تحلیل دقیق بررسی معنی، این نوشتار سعی دارد با مروری بر پیشینه‌ی بررسی معنی و انواع مکاتب معنی‌شناسی،- انواع مکاتب معنی‌شناختی عبارتند از: ۱- معنی‌شناسی ساخت‌گرا ۲- معنی‌شناسی صوری ۳- معنی‌شناسی زایشی ۴- معنی‌شناسی فلسفی ۵- معنی‌شناسی شناختی- رویکرد ثبات و تغییر معنی را در آن‌ها بررسی کرده و در نتیجه به معرفی اجمالی معنی‌شناسی عمیق‌گرا بپردازد که دیدگاهی مختص به خود درباره‌ی معنی دارد.

1. referential theory

2. ideational theory

3. behavioral theory

۲. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی بررسی ثبات و انعطاف‌پذیری معنی، تفاسیر، تحلیل‌ها و مقالات متعددی از نگاه فلاسفه‌ی زبان‌شناس و معنی‌شناسان ارائه شده. در معنی‌شناسی تاریخی- فقه‌الغوی، معنی‌شناسی ساخت‌گرا، معنی‌شناسی زایشی و حتی معنی‌شناسی نوساخت‌گرا ثابت بودن معنی مورد تأیید است و در معنی‌شناسی شناختی منعطف بودن معنی واژه مورد تأکید قرار می‌گیرد. در ایران نیز کوروش صفوی در مقاله‌ی «کدام معنی؟ ۱۳۹۲»، نشریه‌ی علم زبان، سال ۱، شماره‌ی ۱، ص ۱۲_۵۲» به بررسی نظرگاه‌های معنی‌شناسان در مورد ثبات و انعطاف معنی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که «معنی واژه بر روی پیوستاری از بی‌نشانی مطلق تا نشان‌داری مطلق امکان طرح می‌یابد و ما از هر نقطه‌ای بر روی این پیوستار برای بخشی از مطالعاتمان بهره می‌بریم. وقتی بر روی این پیوستار به قطب نشان‌داری مطلق نزدیک می‌شویم و به انعطاف مطلق یا بی‌معنایی واژه می‌رسیم دیگر بحث درباره‌ی معنی‌شناسی واژگانی منتفی می‌گردد زیرا در این جا واحد مطالعه معنی جمله خواهد بود.» (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۶) اما تا جایی که نگارندگان این مقاله تحقیق و تفحص کرده‌اند با این که تا کنون تمامی تفاسیر، شرح، بیان و تعاریف معنی‌شناسی و نگاه‌های معنی‌شناسان ارائه شده اما در زمینه‌ی معنی واژگان تعریف مستقل و نوآوری چندانی نشده است. در این پژوهش سعی شده افزون بر تعاریف معنی‌شناسان غرب و شرح آن به طور خلاصه، تعریفی نو در زمینه ثبات و تغییر معنی ارائه شود که به طبع در هیچ یک از تحقیقات پیشین سابقه نداشته و برای اولین بار در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. مسئله‌های تحقیق

بنا بر آنچه بیان شد می‌توان مسائلی را که این نوشتار در پی پاسخ‌گویی به آنهاست به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- آیا کلمه در معنی‌شناسی عمیق‌گرا معنی‌دار است؟

۲- معانی متغیر در معنی‌شناسی عمیق‌گرا چگونه تبیین می‌شوند؟

۳- معنی واژه یا کلمه در معنی‌شناسی عمیق‌گرا به چه صورت است؟

۲. معنی‌شناسی ساخت‌گرا

این نوع معنی‌شناختی الهام‌گرفته از آرای فردینان دو سوسور است. عمده‌ی مطالعات سوسور بر این پایه استوار شده‌اند که روابط واژه‌ها در هر زبان، بازتاباننده‌ی روابط میان آن پدیده‌ها در ذهن کاربران آن زبان است. بدین سان وی معتقد است با مطالعه‌ی ساختار هر زبان می‌توان به درک ساختار هر فرهنگ و از نگاهی عام‌تر به درک ساختار ذهن انسان رسید. همان چیزی که رسالت و آرمان همه‌ی علوم انسانی است. به همین سبب مطالعه‌ی ساختار زبان و ذهن و آثار وی دغدغه‌ای جدی است (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۶: ۶۵).

از مهم‌ترین دستاوردهای سوسور در حوزه‌ی مطالعه‌ی زبان، کشف پیوند میان همه‌ی آن عناصر زبانی است که می‌توانند با همدیگر، عبارات معناداری از نگاه کاربران آن زبان پدید آورند؛ و دو گونه رابطه‌ی اساسی میان واحدهای زبانی بازمی‌شناسد. رابطه‌ی هم‌نشینی و رابطه‌ی جان‌نشینی ساختار زبان بر پایه‌ی همین دو نوع رابطه شکل می‌گیرد. به طبع، روابط هم‌نشینی و جان‌نشینی واحدهای معنایی در هر زبان با زبان دیگر می‌تواند متفاوت باشد. روابط معنایی، ریشه در فرهنگ و ذهنیت مردمان کاربر هر زبان دارد. بدین سان، کشف این که چه واحدهای معنایی می‌توانند با هم رابطه‌ی هم‌نشینی برقرار کنند و کدام رابطه‌ی جان‌نشینی دارند صرفاً زمانی میسر است که درکی عمیق از ساختار فکری و فرهنگ کاربران آن زبان بیابیم. به ترتیبی مشابه، می‌توان از درک روش‌مند این روابط معنایی نیز راهی فراسوی شناخت فرهنگ قوم و ساختار فکری ایشان جست (سوسور، ۱۳۷۸: ۳۸).

معنی‌شناسی ساخت‌گرا سه مختصه‌ی مورد نظر متخصصان معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی را به باد انتقاد می‌گرفت یعنی: ۱- جهت‌گیری معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی در ادامه‌ی همان مسیر مطالعه‌ی زبان در قرن نوزدهم یعنی مطالعه‌ی در زمانی زبان بود و توجه معنی‌شناسان صرفاً به تغییرات معنایی معطوف می‌شد. ۲- این نوع مطالعه‌ی تغییر معنی، عمدتاً به تغییر معنی تک‌تک واژه‌ها، مستقل از هم محدود می‌شد. ۳- برداشت غالب نسبت به معنی، از دو جنبه، نوعی برداشت روان‌شناختی به حساب می‌آمد زیرا معنی هر واژه، نوعی تصور یا اندیشه در نظر گرفته می‌شد و تغییرات معنایی نیز بر حسب فرایندهای روان‌شناختی به تبیین درمی‌آمدند (صفوی ۱۳۹۲: ۳) و بر این باور تأکید کرد که اولاً، مطالعه‌ی معنی نباید به پژوهش‌های موروثی و به تک‌تک واژه‌ها، مستقل از هم محدود شود بلکه باید فضای

ساخت‌های معنایی گسترش یابد. ثانیاً، این دسته از مطالعات باید هم‌زمانی باشد و نه در زمانی و ثالثاً، مطالعه‌ی معنی باید استقلال بیابد و به شاخه‌ای از زبان‌شناسی مبدل شود (همان: ۱۴).

مسلماً تلاش برای دست‌یابی به نوعی معنی‌شناسی هم‌زمانی، غیرروان‌شناختی و مبتنی بر ساخت‌گرایی، وابسته به این نکته بود که منظور از ساخت معنایی چیست؟ معنی‌شناسان ساخت‌گرا، مبنای روش‌شناختی کار خود را سه نوع رابطه‌ی ساختاری مشخص در میان اقلام واژگانی در نظر گرفته بودند. نخست، نوعی رابطه‌ی تشابه معنایی که مبنای تحلیل در حوزه‌ی معنایی قرار گرفت و برای نخستین بار در قالب نظریه‌ی حوزه‌های واژگانی از سوی تریر معرفی شد و سرانجام در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تحلیل مؤلفه‌ای انجامید. تحلیل مؤلفه‌ای نتیجه‌ی منطقی باور به نظریه‌ی حوزه‌ی واژگانی بود. دوم، نوعی رابطه‌ی واژگانی غیرتحلیلی، نظیر هم‌معنایی، تقابل معنایی، شمول معنایی و... که برای نخستین بار از سوی جان لاینز^۱ به مثابه مبنای توصیف معنی در معنی‌شناسی ساخت‌گرا معرفی شد؛ و سوم روابط واژگانی هم‌نشینی که به همت والتر پورتسیک^۲ معرفی شدند (همان).

این بحث با دو اصل دیگر نظریه‌ی سوسور ترکیب شده است. طبق اصل اول، زبان شکل است نه جوهر (غرض است نه جوهر) و طبق اصل دوم، زبان شامل «تفاوت‌ها بدون واژه‌های مثبت» است (سوسور، ۱۹۷۴: ۱۳۳). این اصل که زبان شکل است نه جوهر، با این ایده که نشانه فقط یک رابطه‌ی اختیاری بین دال و مدلول است، تقابل دارد و این نکته را می‌گوید که نشانه‌ها فقط دال و مدلول‌ها را به هم پیوند می‌دهند و در عین حال ماهیتی مستقل و مجزا دارند. به هر حال این امر تنها تمرکزی خواهد بود بر آن چه که سوسور آن را «دالت» می‌نامد. دلالت راهی است که در آن دال‌ها معنای ادبی یک مفهوم خاص را بیان می‌کنند. چنین رویکردی به این اصل سوسور اعتنایی ندارد که زبان هم‌چنین نظامی از اصطلاحات متقابل وابسته است که در آن ارزش هر واژه تنها از حضور هم‌زمان دیگر واژه‌ها حاصل می‌شود (همان: ۱۱۴). برای توضیح این تناقض که کلمات به جای یک ایده می‌نشینند اما در عین حال برای کسب هویت و معنا مجبورند با یکدیگر ارتباط داشته باشند سوسور مفهوم «ارزش زبانی» را معرفی می‌کند.

1. Lyons, 1963

2. portzing, 1934

او این مفهوم را از طریق چند مقایسه معرفی می‌کند. به عنوان مثال، سوسور زبان را به یک بازی شطرنج تشبیه می‌کند که یک مهره‌ی خاص، مثلاً شاه، هیچ اهمیت و معنایی خارج از بازی ندارد و فقط درون بازی است که به یک عامل مادی و واقعی که دارای ارزش است، تبدیل می‌گردد (همان: ۱۱۰). به علاوه ویژگی‌های مادی این مهره، این که جنس آن پلاستیک باشد یا چوب، شبیه مردی سوار بر اسب است یا خیر، مهم نیست. ارزش و کارکرد آن تنها به وسیله‌ی قوانین شطرنج و روابط رسمی آن با دیگر مهره‌های بازی تعیین می‌شود.

۳. معنی‌شناسی صوری یا منطقی

معناشناسی منطقی دومین حوزه‌ی غالب در معناشناسی مدرن است. این رشته به صورت مستقیم از آموزه‌های نوام چامسکی گرفته شده. این نظریه از قاعده‌های منطق صوری و نظریه‌ی مجموعه‌ها بهره می‌گیرد تا توضیحی برای روابط منطقی بین عناصر جمله‌ای ارائه دهد. در معناشناسی منطقی، زبان ابزاری برای بیان صحبت درباره‌ی جهان خارج در نظر گرفته می‌شود و درک یک پاره‌گفتار به منزله‌ی امکان تطبیق آن با موقعیتی است که توضیح می‌دهد. این روش مطالعه‌ی معنا را می‌توان مبتنی بر ره‌یافت ارجاعی دانست (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۲۰).

معناشناسی منطقی اصطلاحی است که برای نامیدن مجموعه‌ای از نظریه‌های معنایی در تحلیل معنی از طریق منطق به کار می‌رود. به عبارت ساده‌تر، در این دسته از مطالعات، سعی بر آن است تا برای تحلیل معنی از منطق استفاده شود. در این روش کاربرد صدق (truth) و شرایط صدق (truth conditions) توضیح داده شده و از مفهوم صدق و نیز منطق گزاره برای تشخیص روابط معنایی استفاده می‌شود. در معنی‌شناسی منطقی، زبان به مثابه ابزاری برای صحبت درباره‌ی جهان خارج از زبان در نظر گرفته می‌شود. در چنین شرایطی، درک معنی یک گفته به منزله‌ی امکان تطبیق آن گفته با موقعیتی است که توضیح می‌دهد. این روش مطالعه‌ی معنی را می‌توان مبتنی بر ره‌یافتی ارجاعی (denotational) دانست زیرا مطالعه در این زمینه به منزله‌ی مطالعه‌ی روش پیوند نمادهای زبان با واقعیت‌های جهان خارج است. برای دست یافتن به این مهم، معنی‌شناسان منطقی از نظریه‌ی مطابقت با صدق استفاده می‌کنند. اینان معتقدند که سخنگویان یک زبان، با آگاهی از شرایط و موقعیت محاط بر یک گفته می‌توانند میزان مطابقت این گفته را با جهان خارج دریابند. فرض کنیم کسی جمله‌ی

«فرهاد ازدواج کرد» را به کار ببرد. به اعتقاد معنی‌شناسان منطقی، درک معنی این جمله متضمن درک موقعیتی در جهان خارج است که جمله‌ی مذکور با آن مطابقت می‌یابد. تأیید این مطابقت، صدق نامیده می‌شود و عدم تأیید آن یعنی عدم مطابقت این جمله با شرایط جهان خارج، کذب (false) نامیده خواهد شد. به عبارت دیگر مخاطب شرایط صدق چنین جمله‌ای را محک می‌زند و صدق و کذب آن را می‌سنجد. باید به این نکته توجه داشت که در ره‌یافت معنی‌شناسان منطقی، حدی میان صدق و کذب وجود ندارد یا گفته‌ای با موقعیت جهان خارج مطابقت دارد یا ندارد، پس در این شرایط یا صدق مطرح است یا کذب. (صفوی، ۱۳۷۸: ۱۴۵)

۴. معناشناسی زایشی

اینان معنا را مؤلفه‌ی اصلی دستور زبان نوشتاری می‌دانند و آن را تعیین‌کننده‌ی صورت‌های نحوی می‌پندارند. به گفته‌ی لیچ (leech) «گیتاشناسی تعبیری» و «معنی‌شناسی زایشی» ربطی به بررسی فی‌نفسه‌ی معنا ندارد بلکه به چگونگی ارتباط معنا با نحو مربوط می‌گردد. معنی‌شناسی تعبیری به موضع چامسکی و هم‌مسلمان وی مربوط می‌شود و معناشناسی زایشی به کسانی اطلاق می‌شود که از معناشناسی تعبیری انتقاد کنند. (لیچ، ۱۹۷۶: ۳۲۶)

الف) معناشناسی تعبیری

در نظریه‌ی معیار چامسکی (۱۹۶۵) جمله از لحاظ نحوی دارای ژرف‌ساخت و روساخت است. روساخت جمله به وسیله‌ی قواعد گشتاری که شامل اعمال حذف سازه‌ها، انتقال سازه از بخشی به بخش دیگر جمله و نظایر این‌ها است از ژرف‌ساخت مشتق می‌شوند. قواعدی که ژرف‌ساخت جمله را تعیین می‌کردند قواعد گروه‌ساختی بودند که سازه‌های اصلی جمله را بر حسب مقوله‌هایی مانند گروه‌های اسمی، گروه‌های فعلی و... مشخص می‌کردند. این قواعد مؤلفه‌های پایه‌ی نحو را تشکیل داده و پس از ادخال مواد واژگانی ژرف‌ساخت جمله را تولید می‌کرد. علاوه بر نحو که بخش اصلی دستور زبان را تشکیل می‌داد دو مؤلفه‌ی تعبیری دیگر وجود داشتند که آن‌ها را مؤلفه‌ی واجی و مؤلفه‌ی معنایی می‌گفتند. تعبیر آوایی جمله از روساخت آن و به وسیله‌ی قواعد واجی مشتق می‌شد؛ در صورتی که تعبیر معنایی جمله از ژرف‌ساخت و به وسیله‌ی عملکرد قواعدی که آنان را اصطلاحاً (projection rules) می‌نامند،

مشتق می‌شوند. با توجه به آن چه گفته شد نظریه‌ی معیار چامسکی در واقع کوششی است در جهت مطابقت دادن برون‌داده‌های آوایی با برون‌داده‌های معنایی. از سال ۱۹۷۰ موضع معناشناسان تعبیری دستخوش دگرگونی شد و چامسکی (۱۹۷۱) جکنداف (۱۹۶۸، ۱۹۷۲) و دیگر معناشناسان طرفدار مکتب چامسکی پی بردند که برخی از جنبه‌های معنایی به ویژه جنبه‌های مربوط به نفی، کمیت، کانون خبر و... به نظر می‌رسد که مستقیماً به روساخت جمله مربوط شوند و نه ژرف‌ساخت؛ و پیشنهاد کردند که قواعد تصریح معنایی به عوض آن که روی ژرف‌ساخت‌ها اعمال شوند باید روی روساخت‌ها و شاید در مراحل میانه‌روی قواعد گشتاری به کار روند. به عبارت روشن‌تر، همه‌ی جمله‌ها با ژرف‌ساخت یکسان لزوماً به یک معنا نیستند. این تغییر موضع چامسکی و طرفدارانش می‌باشد که در قالب عبارت نظریه‌ی معیار گسترده آمده است (عزب دفتری، ۱۳۷۰: ۱۱۴-۱۱۸).

ب) معناشناسی زایشی

معناشناسی زایشی، همانند معناشناسی تعبیری از نظریه‌های معیار چامسکی برخاسته اما در مسیری کاملاً جداگانه تکوین یافته است. در نوشته‌های لیکاف، مک کاولی و دیگران برای نخستین بار مشاهده می‌کنیم برای آن که ژرف‌ساخت معنای جمله را بازنمون کند بسیار عمیق و به عبارتی ساده‌تر، انتزاعی‌تر می‌شود و در نتیجه فرایند گشتاری برای آن که بتواند روساخت جمله را از چنین ژرف‌ساخت عمیقی مشتق کند، مغلق و پیچیده می‌گردد. موضعی نهایی معناشناسان زایشی در استدلال‌ات راس و لیکاف (۱۹۶۷) و مک کاولی^۱ حاکی از این است که مؤلفه‌ی پایه (به مفهومی که در نظریه‌ی معیار وجود داشت) دیگر ماهیت نحوی ندارد بلکه ماهیت معنایی دارد و چون ژرف‌ساخت نشان‌دهنده‌ی معناست دیگر به قواعد تصریح معنایی برای تعبیر ژرف‌ساخت نیازی نیست. از این رو در معناشناسی زایشی قواعد تصریح معنایی کنار گذاشته می‌شود (همان: ۱۱۸-۱۲۰).

۵. معنی‌شناسی فلسفی

معناشناسی فلسفی به مطالعه‌ی انتزاعی معنا مربوط به زبان و نظام منطق نمادین اطلاق می‌شود (judiths levcy and anges greenhall, 1983, 761). مسئله‌ی مورد توجه در این بحث

1. james david mccawley, 1968

رابطه‌ی فلسفه‌ی زبان با معناشناسی فلسفی است. در این باره دو دیدگاه عمده مطرح شده است: ۱- معناشناسی فلسفی بخشی از قلمرو فلسفه‌ی زبان است. ۲- معناشناسی فلسفی بر سرتاسر قلمروی فلسفه‌ی زبان اطلاق می‌شود و فلسفه‌ی زبان هم گاهی فقط معناشناسی فلسفی را در بر می‌گیرد و گاهی معناشناسی فلسفی و کاربردشناسی فلسفی را در بر می‌گیرد. علاوه بر این دو فلسفه‌ی زبان‌شناسی را نیز شامل می‌شود. ویلیام لایکن^۱ موضوع و قلمروی این دانش با توجه به خود ماهیت این دانش مشخص می‌گردد، بدین صورت که این دانش درباره‌ی معنا مطالعه می‌کند ولی با روش فلسفی. فیلسوف بیشتر علاقه‌مند به ماهیت خود «معنا» است و به ارتباط میان امور زبانی با امور غیرزبانی می‌پردازد (نقوی، ۱۳۸۵: ۴).

نظریه‌ی تصویری و کاربردی معنا

فیلسوفان تحلیلی زبان در دهه‌ی ۱۹۴۰ به جای پرداختن به شروط معناداری که زبان را با واقعیات عینی مرتبط می‌سازد بر کارکردها و ساحت‌های زبان تأکید کردند. از آن جا که زبان‌های مختلف، علایق مختلف هنری، اخلاقی، دینی، علمی و فلسفی و... را بازتاب می‌دهند آنان بر این نکته تصریح کردند که هر سنخ زبانی، منطق خاص خود را دارد (باربور، ۱۳۷۴: ۲۸۲). نظریه‌ی فلسفی ویتگنشتاین را می‌توان مبدأ بسیار تأثیرگذار در پیدایش و بسط کارکردگرایی در زبان به شمار آورد. همان طور که نظریه‌ی تصویری معنا، به عنوان دیدگاه اول وی، تأثیر عمیقی در نظریه‌ی پوزیتیویستی داشت، دیدگاه متأخر او در نظریه‌ی (کاربردی معنا یا بازی‌های زبانی) مدل دیگری در فلسفه‌ی تحلیلی به شمار می‌رود (سعیدی روشن، ۱۳۸۹: ۱۲). در اوایل قرن بیستم، اکثر فیلسوفان تحلیلی و منطق‌دانان، از جمله ویتگنشتاین معتقد بودند زبان در قضایای ترکیبی تنها یک کار انجام می‌دهد و آن تصویر و بازنمایی عالم واقع است، البته این تصویر ذهنی ممکن است مطابق با واقع باشد یا نباشد اما ویتگنشتاین در نظریه‌ی دوم خود اظهار داشت نظریه‌ی تصویری اساساً اشتباه است، ما واقعیت را تصویر نمی‌کنیم بلکه زبان همانند بازی دارای گونه‌های متفاوت و کارکردهای متنوعی است (بازی‌های زبانی) که ماهیت مشترکی ندارند. علم، هنر، فلسفه، دین، عرفان و... هر یک برای خود زبان ویژه‌ای دارند (هادسون، ۱۳۷۸: ۹۹). اساساً هیچ نقطه‌ی اتکایی بیرون از بازی‌های

1. William Lycan, 1995, 586-589

زبانی نیست که بتوانیم از آن جا نسبت بین زبان و واقعیت را ارزیابی کنیم. از این رو فیلسوف نباید به دنبال ساختن تصویری باشد که تطابق بیشتری با واقع دارد و اساساً چنین فرم منطقی وجود ندارد. یک فیلسوف باید هر چیز را همان طور که هست باقی بگذارد و نظاره کند که مردم چگونه حرف می‌زنند. کار او تفکیک گفته‌هاست (مگی، ۱۳۷۴: ۵۳۵). لفظ در هر یک از صورت‌های زندگی دارای کاربرد به‌خصوص و متفاوت از کاربرد آن صورت در صورت دیگر زندگی است. فضای ذهنی یک فیلسوف با جهان یک هنرمند متفاوت است و همین طور فضای ذهنی یک عارف با فضای ذهنی یک دانشمند علوم تجربی. بر این اساس علم، دین، فلسفه و... هر کدام نحوه‌ای از معیشت به شمار می‌آیند و زبان آن‌ها نیز مختلف است؛ در نتیجه معنای زبان نیز در صورت‌های مختلف زندگی متفاوت خواهد بود، همان طوری که ابزارهای جعبه‌ابزار، مانند چکش و... در موقعیت‌های مختلف دارای کاربردهای متفاوتی هستند (اکبری، ۱۳۷۸: ۱۷۵). بر اساس نظریه‌ی کاربردی معنا، برای فهم درستی هر زبان تنها باید در درون حیات آن زبان زیست چرا که هر زبانی متعلق به یک حیات خاص است.

۶. معنی‌شناسی شناختی: یک اصل بنیادی و چهار اصل جنبی مربوط به این اصل، زبان‌شناسی شناختی را از رویکردهای ذهنی به مطالعه‌ی زبان متمایز می‌کند. آن اصل مهم این است که زبان چیزی جز معنی نیست. زبان‌شناسی شناختی تنها دیدگاهی نیست که به مطالعه‌ی معنی می‌پردازد؛ اما چه چیزی این نگرش را از سایر نگرش‌ها که معنای زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهند متمایز می‌کند؟ این جاست که چهار اصل جنبی که همگی به نوعی نحوه‌ی مطالعه‌ی معنی در زبان‌شناسی شناختی را تعیین می‌کنند باید مدنظر قرار گیرند. اصل اول این است که معنی در زبان منظری است و به منظر اتخاذ شده برای درک معنی وابسته است، پس معنای زبان چیزی ثابت و از قبل تعیین شده نیست بلکه منظری است. اصل دوم این است که معنای زبان پویا و قابل‌انعطاف است. از آن جا که جهان در حال تغییر است زبان را نیز نمی‌توان ثابت پنداشت و معنای زبانی نیز پویاست. معنایی پویاست که قابل‌انعطاف باشد (گیرارتز، ۲۰۰۶: ۱). اصل دیگر ناظر بر این واقعیت است که معنای زبان دایره‌المعارفی است و مستقل از سایر حوزه‌های شناختی نیست. از آن جا که انسان با جهان در تعامل است معنایی که او با آن سروکار دارد نمی‌تواند مستقل و جدا از جهان به عنوان حوزه‌ای مستقل در ذهن در نظر گرفته شود؛ و اصل چهارم این که معنای زبانی بر اساس کاربرد عینی و تجربی به دست می‌آید. در این نظریه تجربه‌ی زبانی یعنی تجربه‌ی استفاده‌ی واقعی از زبان است و این

استفاده مانند دیدن کلمات در فرهنگ لغت یا خواندن قواعد دستوری در کتاب‌های دستور نیست. در واقع زبان‌شناسی شناختی بر اساس کارکرد زبان بنا نهاده شده است (همان)

لیکاف بر این اعتقاد است که انسان تجربیاتی را از جهان خارج کسب و در ذهن خود به صورت مفاهیمی انبار می‌کند. این مفاهیم باید بتوانند در ایجاد ارتباط به کار روند لذا ماهیتی اختیاری دارند. به این ترتیب مشخص است که این دسته از معنی‌شناسان واحد معنی را دقیقاً همان نشانه‌ی زبانی سوسور در نظر می‌گیرند. لانگاکر، این نکته را به صراحت بیان داشته و مفهوم نشانه‌ی زبانی سوسور را در مطالعات خود پذیرفته است با این تفاوت که سوسور نشانه را در سطح واژه به کار برده اما لانگاکر و لیکاف همین تعبیر را به واحدهای بزرگ‌تری تا سطح جمله نیز تعمیم داده‌اند (دبیر مقدم، ۱۳۸۳: ۶۱). در پژوهش‌های لیکاف^۱ و جانسون^۲ بر این نکته تأکید شده است که مجاز عنصری بنیادین در مقوله‌بندی ما از جهان خارج و فرایندهای وابسته به اندیشیدن ماست و به ساخت‌های بنیادین دیگری از قبیل مقوله و طرح‌های تصویری مربوط است.

مقوله‌بندی

مقوله‌بندی توانایی انسان در تشخیص شباهت‌ها و تفاوت‌های میان اشیا و امور و قرار دادن آن‌ها در یک طبقه است. (evans, green 2006: 248) به باور لیکاف در هر زمان که انسان چیزی را مشاهده می‌کند، به استنتاج درباره‌ی چیزی می‌پردازد و یا عملی را انجام می‌دهد در واقع در حال مقوله‌بندی آن چیز یا عمل است (lakoff 1987, 5_6).

مقولات شعاعی

شعاعی بودن ویژگی انواع بسیاری از مقوله‌های زبانی است و می‌توان آن را یکی از نتایج رویکرد جدید مقوله‌بندی دانست. این مفهوم در تقابل با دیدگاه‌های کلاسیک مقوله‌بندی است که بر اساس آن اگر عنصری یکی از شرایط تعریف‌شده برای تعلق به مقوله‌ای را نداشته باشد، نمی‌تواند به آن مقوله متعلق باشد (lee, 2001.3). برخلاف مقوله‌بندی کلاسیک در

1. lakoff

2. johnson

معنی‌شناسی شناختی این باور وجود دارد که همه‌ی مفاهیم یک واژه دارای معنی مشترک نیستند و برخی از این معانی ممکن است نمونه‌ی بهتری برای معنی آن واژه باشند و برخی دیگر نمونه‌های جنبی به شمار آیند. بروگمن و لیکاف با اشاره به مقوله‌های معنایی بیان کردند که معانی مختلف یک واژه‌ی چندمعنایی مقوله‌ی شعاعی را تشکیل می‌دهند و اعضای این مقوله‌ی شعاعی با توجه به یک معنای سرنمون سازماندهی شده‌اند. (vide,geeraerts,2006, 109).

استعاره‌ی مفهومی

نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی اولین بار در کتاب لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مطرح شد. نکته‌ی اصلی این نظریه آن است که استعاره فقط یک ویژگی سبکی زبان و متعلق به زبان ادبی نیست بلکه خود تفکر و ذهن اساساً دارای ماهیت استعاری است (lakoff, 1980: 37). به همین دلیل آن را استعاره‌ی مفهومی در تقابل با استعاره‌ی زبانی نامیده‌اند. بر طبق این دیدگاه، سازماندهی ساختار مفهومی بر اساس نگاشت‌هایی میان حوزه‌های مفهومی است (evans, green, 2006: 286). لیکاف و جانسون بر این باورند که زبان استعاری بر پایه‌ی یک نظام فکری استعاری استوار است. (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۵۵_۵۴).

طرح‌واره‌های تصویری

طرح‌واره‌های تصویری از جمله مهم‌ترین ساخت‌های مفهومی‌اند که در بررسی‌های معنی‌شناسی شناختی برای نمایش معنایی مفاهیم استفاده می‌شوند. طرح‌واره‌های تصویری مفاهیمی برخاسته از تجربیات جسمانی شده هستند: (evans, green, 2006: 176). این طرح‌واره‌های منبعث از تجربیات حسی ادراکی هستند که نتیجه‌ی تعامل ما با محیط اطرافمان است. گفتنی است در تحلیل چندمعنایی نباید تأثیر بافت و هم‌نشینی معنایی را نادیده گرفت؛ بنابراین ترکیبی از رویکرد معناشناسی واژگانی شناختی و هم‌نشینی معنایی قادر خواهد بود تا توصیف کامل‌تری از پدیده‌های چندمعنایی در کلمات چندمعنا به دست دهد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۷۹).

۶. معنی‌شناسی عمیق‌گرا

معنی‌شناسی عمیق‌گرا چون بر بنیان شناخت پتانسیل‌های بی‌حد کلمه بنا شده ابتدا سعی دارد با آن پتانسیل‌ها ارتباط بی‌واسطه برقرار سپس از آن‌ها استفاده کند و در نهایت خود را محدود به استفاده یا تأکید بر یک پتانسیل خاص نمی‌کند زیرا محدود کردن خود به یک یا چند پتانسیل خاص یعنی محروم ماندن از سایر پتانسیل‌ها و شناخت فقط گوشه‌ای از حقیقت عمیق موجود در کلمه یا کلمات؛ بنابراین در معنی‌شناسی عمیق‌گرا ضمن احترام به تمام پتانسیل‌های بالفعل کلمه تا لحظه‌ی اکنون و در آینده، می‌توان از این پتانسیل‌ها در جهت شناخت سایر پتانسیل‌ها فراروی کرد. معنی‌شناسی عمیق‌گرا در عین پذیرفتن محورهای هم‌نشینی و جانشینی، انواع روابط مفهومی و معنایی در سطح واژه و جمله، انواع دلالت‌ها، هم‌نشینی و جانشینی‌های معنایی و انواع قواعد دستوری و... و در کل پذیرفتن انواع مکاتب معنی‌شناسی و قواعد موردنظر آن‌ها، در چگونگی تولید و دریافت معنی از سوی کاربران زبان ضمن نقد این مکاتب، معنی‌شناسی عمیق‌گرا را مطرح می‌سازد که دارای مؤلفه‌های معنایی و تحلیل معنی منحصر به خود است. در معنی‌شناسی عمیق‌گرا، برای هر واژه یک یا چند معنی ثابت و بی‌نهایت معنی متغیر باید در نظر گرفت و هنگام تحلیل معنی، مسلماً باید خود را ملزم به وجود نوعی معنی از پیش مشخص دانسته حتی باید پا را از این هم فراتر نهاد و گفت که بسیاری از معانی متغیر کلمات که در هاله‌ی معنایی یک واژه موجودند نیز از پیش در بار ژنتیکی کلمات معلوم، مشخص و محفوظند منتها در بافت جمله و در اثر هم‌افزایی با سایر کلمات در محور هم‌نشینی، این معناهای متغیر برجسته‌تر و نمایان‌تر می‌شوند (آدرپیک و همکاران، ۱۳۹۶: ۲؛ ج ۲: ۲۴۰). برای دریافت معنی در معنی‌شناسی عمیق‌گرا ابتدا از همه، باید با تعریف کلمه در این دیدگاه آشنا شد و سپس مؤلفه‌های معنایی‌اش را شناخت و در نهایت به تحلیل معنی پرداخت.

الف) تعریف کلمه

کلمه کلی‌ست که از حاصل جمع و ترکیب اجزا شکل نگرفته بلکه کلی‌ست فراتر از هم‌افزایی ابعاد و ساحت‌های جوهری و ماهیتی؛ اما جوهر چیست؟ از نگاه گذشتگان، جوهر یعنی گوهر و اصل هر چیز، جنس جنس یا عالی‌ترین جنس، اما در مکتب اصالت کلمه «شاکله‌ای که باعث

موجودیت یک پدیده می‌شود جوهر است که آن پدیده‌ی خاص بدون آن یا وجود ندارد یا وجودش ناقص است» (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۲۰۷).

ب) عناصر جوهری کلمه

عناصر جوهری کلمه عبارتند از: «جوهری معنایی، جوهری نوشتاری، جوهری گفتاری و جوهره‌های حرکتی، اجتماعی، شرایطی و...» در واقع کلمه مادر و سرچشمه‌ی دانش نشانه‌شناسی، معناشناسی و... است زیرا هر پنج حس ما که نشانه‌ها را دریافت می‌کنند خود، محصور و محدود به شعور کلمه‌گرا در هستی‌اند. کلمه به دلیل ابعاد بی‌پایان، مشمول انواع استحاله و دگردیسی و پتانسیل‌های بالقوه و بالفعل بی‌شماری است که در روند تکامل و در بستر جامعه، در زمینه‌های گوناگون به شکوفایی می‌رسند (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۲۰۷).

در واقع نوع و شیوه‌ی تلفظ و ادای هر کلمه، جوهری گفتاری و طرز مکتوب کردن کلمات با توجه به حروف الفبای پذیرفته‌شده توسط هر ملتی، جوهری نوشتاری کلمه را سامان می‌دهد. دانش زبان‌شناسی چه در شکل سنتی آن و چه در شاخه‌ای که از دو سوسور شروع شد ریشه‌ی حرکت تشکیل کلمه را از لفظ می‌آغازد و تعریف می‌کند، مثلاً می‌گویند: «کلمه لفظ مستعمل یا دالی است که به مدلولی در حیطه‌ی زبان دلالت می‌کند. چه آن مدلول مرجع بیرونی داشته باشد چه نداشته باشد» اما از نگاه مکتب اصالت کلمه محوریت در جان و مرکز وجودی کلمه یعنی جوهری معنایی آن می‌باشد. جوهری معنایی، بنیاد، ستون و اصل موجود شدن یک کلمه است. در علوم باطنی این جوهره بدون نیاز به جوهره‌های گفتاری و نوشتاری می‌تواند باعث ارتباط دو انسان شود. به هر روی پدیده‌ای که از این راه منتقل می‌شود چیزی جز خود کلمه نیست (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۱۶۰).

زبان ناشنویان و ایما و اشاره‌های معنادار، جوهری حرکتی‌اند. برای جوهری شرایطی کلمه‌ی «بمیری» را می‌توان مثال زد که در شرایط متفاوت معناهای گوناگونی پیدا می‌کند و با حفظ معنای ثابت خود، هاله‌ای معنایی را به وجود می‌آورد. دود نشانگر آتش و ابر نشانه‌ی باران است پس جزء جوهره‌های طبیعی‌اند. حلقه‌ی ازدواج، تابلوهای راهنمایی و رانندگی و پرچم‌ها نیز مثال‌هایی برای جوهری اجتماعی‌اند (همان: ۱۶۱). در تعریف گذشتگان از آن جا که بیشتر با جنبه‌ی ذهنی پدیدارها کار دارند، در بسیاری از مکاتب معنی‌شناسی و نشانه‌شناسی و... فرض

جدایی جوهری نوشتاری و گفتاری و زبان و حتی جوهری معنایی از ذات کلمه و پدیدارها را در نظر می‌گیرند و آنگاه می‌گویند که چون گفتار یا زبان یا معنا مستقل از کلمه وجود دارند، پس گفتار، نوشتار، معنی و ... عرض بر کلمه‌اند، مثلاً سوسور می‌گوید: «زبان شکل است نه جوهر (عرض است نه جوهر)» (سوسور، ۱۹۷۴: ۱۳۳). که البته این از لحاظ ذهنی در ساختار ذهن فلاسفه و زبان‌شناسان گذشته عقلانی است؛ اما هنگامی که مکتب اصالت کلمه اصالت را به خود کلمه و «کلمه_پدیدار»ها می‌دهد، بیان می‌دارد که در ذهن انسان ابتدا توسط حواس پنج‌گانه‌ی کلمه‌محور، از یک توده‌ی بی‌شکل و نامفهوم، معنایی در ذهنمان توسط شعور کلمه‌محور که فطری و ذاتی ماست نقش خواهد بست یعنی پیش از دال، ما معنا یا درکی از آن چیز را که توده‌ی نامفهوم و بی‌شکل است در خواهیم یافت، سپس سعی خواهیم کرد به این درک یا معنا شکل بدهیم و به تصویر کشیدن و تصور کردن روی می‌آوریم یعنی حتی قبل از تصور صوتی ما با نقاشی کردن درصدد پرنگ‌تر کردن معنا و شکل دادن به پدیدار مورد نظر هستیم در واقع پدیدار نیز با شکل‌گیری کلمه مرحله به مرحله در حال شکل گرفتن است. با این اوصاف زبان و کلمه علی‌الخصوص معنا، جوهر است و عرض بر کلمه نمی‌باشد؛ بنابراین در مکتب اصالت کلمه معنا و جوهری معنایی کلمه روح و جان کلمه است و به هیچ وجه قراردادی نیست (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۱۸۰).

ج) جوهری متغیر

کلمات می‌توانند با حفظ صورت جوهری- جوهره‌های گفتاری و نوشتاری- از لحاظ جوهری معنایی، همانند خالق خود یعنی انسان از آن مرجع و مدلول اولیه فراتر روند و ظرفیت پذیرش جهان‌های دیگر با مرجع‌های دیگر را نیز داشته باشند. ما می‌توانیم هر نوع بازی اجتماعی، نقش متغیر جدید و متفاوتی را داشته باشیم اما هم‌چنان از لحاظ وجودی یک شخص ثابت باشیم. کلمات نیز با حفظ همواره‌ی بعد ثابت در بافت جمله و با توجه به شرایط اجتماعی و طبیعی و فرهنگی و... معناهای دیگری با حفظ همان بعد ثابت بپذیرند (همان: ۶۸) مثلاً کلمه‌ی سپر در درجه‌ی اول با حفظ صورت‌های جوهری- جوهری نوشتاری و گفتاری- در بافت جمله و در شرایط و موقعیت‌های گوناگون ایجاد معنای دیگری می‌کند مانند سپر موشکی یا سپر دفاعی یا سپر فضایی و یا در مورد کلمات دیگر همانند «زدن» این کلمه با

حفظ همواره‌ی بعد ثابت می‌تواند در بافت جمله و در شرایط گوناگون معانی متعدد و جدیدی بپذیرد (همان) مثلاً:

(۱) علی مهدی را زد.

(۲) علی کلید برق را زد.

(۳) او خودش را به آن راه زد.

(۴) علی کریمی گل زد.

بنابراین در مثال‌های ۴-۱ در فعل «زد» جوهره‌ی متغیر- جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری- ثابت باقی مانده اما در جوهره‌ی معنایی، معنای دیگری می‌پذیرد و مفهوم جدیدی را با حفظ همواره‌ی بعد ثابت نسبت به آن معنای اولیه تداعی می‌کند.

(د) حقیقت عمیق در کلمه

کلمه دارای یک بعد ثابت است که در صورت نگاه افراطی_ انحطاطی به آن منجر به مطلق‌گرایی می‌شود و ابعادی متغیر دارد که باز هم با دیدگاه افراطی_ انحطاطی موجب پدید آمدن نسبی‌گرایی می‌شود. در واقع مکاتب معنی‌شناسی با نگرش افراطی_ تفریطی و اصالت دادن به یکی از این دو بعد هم‌افزا و مکمل که دچار فروروی شده‌اند از رسیدن به حقیقت عمیق وجودی کلمه دور مانده‌اند، مثلاً برخورد افراطی_ انحطاطی معنی‌شناسان ساخت‌گرا و نئوساخت‌گرایان با معنی کلمه و ثابت انگاشتن معنی و از طرف دیگر برخورد افراطی_ انحطاطی معنی‌شناسان شناختی و گفتمانی که معنی را حاصل شناخت و درک و نوع نگاه کاربران زبان می‌دانند. چه جریان‌های معنی‌شناسی ساخت‌گرا و نئوساخت‌گرا و گشتاری_زایشی و چه قائلان به کارکردی بودن معنی و معنی‌شناسان شناختی، همه و همه در یک اصل متفق‌القولند و آن تأکید بر نگاه افراطی خود به معنی کلمات است زیرا ساخت‌گرایان معنی را ثابت و قائلان به معنی‌شناسی شناختی معنی را متغیر و حتی کلمه را واجد معنی نمی‌دانند بلکه فقط آن را معنی‌دار می‌پندارند. حقیقت عمیق از دو بعد هم‌افزا شکل گرفته است یعنی «بعد ثابت حقیقت عمیق» و «بعد متغیر حقیقت عمیق» و خود کلمه بیشترین تجلی حقیقت عمیق را در هستی دارد. هر کلمه در قاموس واژگان دارای یک یا چند معنای

مشخص محدود واژگانی است که در لغت‌نامه‌ها معنی یا معانی ثابت مشخص و محدودی دارند و دقیقاً با حفظ همان معنا یا معانی ثابت محدود می‌توانند در شرایط مختلف در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون توسط گویندگان متفاوت در هر لحظه باعث بارش و ریزش معانی مختلف، بی‌پایان و حتی بی‌سابقه‌ای شوند. این خاصیت بعد متغیر حقیقت عمیق در واژگان است، البته طرز ادای گفتاری جوهری کلمه نیز خودبه‌خود می‌تواند در زایش معانی متغیر نقش زیادی ایفا کند (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۲۴۶). در واقع بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه، جوهری معنایی اولیه و به قول زبان‌شناسان همان دال است که بر یک یا چند مدلول مشخص و محدود دلالت می‌کند چون اگر با توجه به علم زبان‌شناسی، این بعد ثابت یعنی رابطه‌ی دال و مدلولی برقرار نشود کلمه تنها یک لفظ مهمل است؛ و اما بعد متغیر آن می‌تواند تمام بازی‌های زبانی و استحالی کلمات در بستر زمان باشد که به عنوان یک پدیده‌ی زنده بر بستر جامعه در سیلان و تغییر و تحول است، مثلاً کلمه‌ی «درخت» دارای دو بعد مکمل و هم‌افزاست، به این ترتیب که بعد ثابتش همان معنای رایج این واژه در لغت‌نامه‌ها و بعد متغیرش که در فرایند یک بازی زبانی می‌تواند وارد شود هاله‌ای است متغیر از معانی متفاوت که از جانمایی‌های گوناگون در بافت جمله حاصل می‌شود. در مورد همین کلمه‌ی درخت در گزاره‌ی «درخت‌ها ایستاده می‌میرند»، واژه‌ی درخت‌ها با حفظ کامل بعد ثابت جوهری معنایی خود، وارد حوزه‌ای متفاوت از هاله‌ی معنایی شده که می‌تواند در نگاه هر خوانشگری مصداق متفاوت داشته باشد. کلمه کلی فراتر از هم‌افزایی این دو بعد است و جنس سوم که دست یافتن به همین حقیقت عمیق می‌باشد ما را از دام‌چاله‌ی یقین مطلق در مورد ثابت بودن معنی و شک‌محوری در مورد منعطف بودن و یا فقدان معنی نجات داده و به ایمان فرارونده در شناخت پدیده‌ها رهنمون خواهد شد (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۲: ۲۴۹).

ه) معنی واژه

همان‌گونه که گفته شد در معنی‌شناسی با دو نوع نگاه عمده به معنی مواجه هستیم، یکی باور به ثابت بودن معنی واژه و دیگری باور به منعطف بودن معنی واژه است. در معنی‌شناسی ساخت‌گرا و پس از آن، معنی‌شناسی گشتاری-زایشی، معنی‌شناسی منطقی و معنی‌شناسی فلسفی معنی واژه ثابت در نظر گرفته شده و در معنی‌شناسی شناختی بر انعطاف معنی واژه تأکید شده است. در ثابت بودن معنی ما با معنی تحت‌اللفظی کلمات روبه‌رو هستیم و با ترکیب

معنی واژه‌ها، مثلاً در قالب قواعد ترکیب‌پذیری معنایی، به معنی جمله دست می‌یابیم؛ بنابراین معنی جمله را می‌توان حاصل جمع معنی واژه‌های آن جمله فرض کرد. در عوض در کاربردشناسی زبان میان معنی جمله و معنی گوینده تمایز و تفاوت وجود دارد. در چنین شرایطی فرض بر این است که معنی جمله مقید به بافت نیست، در حالی که معنی گوینده به بافت مقید است. تمایز میان این دو معنی بافت مقید و بافت نامقید است که به تمایز کاربردشناسی از معنی‌شناسی می‌انجامد. این امر سبب می‌گردد تا پیروان باور به معنی ثابت جدا از مواردی نظیر شاخص‌ها مثل «من، تو، این‌جا،...» معنی یا معانی برای هر واژه قائل باشند که نامقید به بافت است و بدون این که نیازی به بافت باشد از پیش امکان تعیین می‌یابد. اوانس به نقد ثابت بودن معنی پرداخت و در این مورد از سرل نمونه می‌آورد که معتقد است معنی هر واژه تابعی از دانش بافتی یا دانش پیش‌زمینه است. اوانس در این مورد ارجاع می‌دهد که سرل در نوشته‌ی خود در مورد فعل open در انگلیسی به دست داده است (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۱-۴۰) مثلاً:

(۵) فرهاد پنجره را باز کرد.

(۶) فرهاد دهانش را باز کرد.

(۷) فرهاد کتابش را باز کرد.

(۸) فرهاد چمدانش را باز کرد.

(۹) فرهاد گرفتگی لوله‌ی دستشویی را باز کرد.

اوانس می‌گوید در تمام این نمونه‌ها باید از دانش دایره‌المعارفی مدد بگیریم. ما می‌دانیم که معنی فعل باز کردن در این جملات کاملاً متفاوت از همدیگر است و محال است بتوان برای این فعل به وجود معنی ثابت قائل شد (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۱-۴۰) اما در معنی‌شناسی عمیق‌گرا، همان‌گونه که گفته شد در هر کلمه و هر جمله‌ای می‌توان به وجود حقیقت عمیق باور داشت. هر کلمه و جمله‌ای دارای یک حقیقت عمیق است و حقیقت عمیق یک یا چند بعد ثابت و بی‌نهایت بعد متغیر- با حفظ هماری بعد ثابت- دارد. در این جملات همان طور که مشاهده می‌کنید از لحاظ جوهره‌های معنایی، نوشتاری و گفتاری فعل «باز کرد» در تمام جملات، جوهره‌های گفتاری و نوشتاری ثابتی دارد و بدان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد هر کلمه

می‌تواند افزون بر جوهره‌های معنایی، نوشتاری و گفتاری ثابت با حفظ صورت‌های جوهری نوشتاری و گفتاری در بافت متن، با حفظ هماری بعد ثابت معنایی، معنایی تازه را تداعی کند. در مورد جملات فوق و فعل «باز کرد» باید توجه داشت که معنایی تازه با حفظ هماری بعد ثابت معنایی تداعی شده پس می‌توان گفت هر کلمه یک یا چند معنی ثابت و بی‌نهایت معنای متغیر می‌پذیرد.

در تمام جملات (۵-۹) ما با یک معنی ثابت یعنی باز کردن چیزی مواجه هستیم. این چیز ممکن است پنجره، دهان، کتاب، چمدان یا گرفتگی لوله باشد؛ بنابراین در این جملات «باز کردن» معنی ثابت و این که چه چیزی را از هم باز کنیم با توجه به بافت با حفظ همان معنای ثابت، جوهره‌های متغیرند و معناهای دیگری را با حفظ جوهری نوشتاری و گفتاری تداعی می‌کنند. در واقع در جوهره‌ی معنایی این کلمه تمامی این معانی نهفته است که البته در بافت و در شرایط و موقعیت‌های گوناگون پدیدار می‌شوند و یا در مثال‌های (۱۰-۱۲) می‌توان اصل حقیقت عمیق را در معنی جملات و کلمات دریافت.

۱۰) فرهاد توپ را گرفت.

۱۱) رؤیا کتابش را از مریم گرفت.

۱۲) خسرو نمره‌اش را از استادش گرفت.

اگر ما معنی ثابت فعل گرفتن را «دریافت کردن چیزی از کسی» فرض کنیم آن‌گاه خواهیم دید که در تمامی نمونه‌ها (۱۰-۱۲) گرفت با حفظ هماری همین معنی ثابت یعنی دریافت کردن چیزی از کسی، معنای تازه‌ای ارائه می‌دهد. همان‌طور که در ظاهر امر می‌بینیم که این معنی چندان ثابت نیست و از لحاظ مفهومی نیز معنی گرفتن در تمامی نمونه‌ها باز هم متفاوت و متمایز است؛ بنابراین چنین افعالی با حفظ صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری می‌توانند جوهری متغیری باشند از فعل گرفتن که با حفظ هماری یک معنی ثابت که متعلق به جوهری ثابت یعنی فعل «گرفتن» است بی‌نهایت معنی تازه افاده کنند.

در واقع ما با حقیقت عمیق در کلمه‌ی «گرفتن» روبه‌رو هستیم که اولاً دارای جوهری ثابت و متغیر بوده و ثانیاً از لحاظ معنی دارای یک یا چند معنی ثابت است و می‌تواند در بازی‌های زبانی و... بی‌نهایت معنای متغیر بپذیرد. در مورد جملات نیز همین گونه است یعنی یک جمله

می‌تواند یک یا چند معنای ثابت و بی‌نهایت معنای متغیر را بپذیرد. در جملات فوق همان گونه که می‌بینیم افزون بر حفظ معنی ثابت که دریافت کردن چیزی از کسی است ما با توجه به شرایط، مکان، زمان، بار عاطفی، لحن و... می‌توانیم بی‌نهایت معنی متغیر برای فعلِ گرفتن در نظر بگیریم؛ به عبارت دیگر معنی یک جمله کلی‌ست فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی کلمات، یعنی یک فرایند وجودشناختی است و ما عملاً حتی در ساده‌ترین جملات با حاصل جمع (علی+آمد) روبه‌رو نیستیم بلکه با هم‌افزایی علی و آمد روبه‌رو هستیم. در واقع علی یک «کلمه پدیدار» است با یک یا چند معنی ثابت و بی‌نهایت معنی متغیر که ما از آن با عنوان هاله‌ی معنایی یاد می‌کنیم و در بافت جمله، هر کلمه‌ای علاوه بر حفظ همیشه و هم‌راهی آن ابعاد ثابت، می‌تواند با بی‌نهایت معنی متغیر ظاهر شود و با توجه به زمان، مکان، وجود هم‌نشین‌های دیگر، لحن، بار عاطفی، منظور گوینده، شرایط و پیش‌فرض‌های ذهن شنونده و... در این که چه معنایی از یک جمله افاده شود، دخیل است و بنا بر این شرایط با حفظ هم‌راهی آن معنای ثابت می‌توان معانی دیگری از جمله دریافت کرد. هر چه کلمه به طرف هم‌افزایی در جمله و جملات در جهت هم‌افزایی در یک متن مشخص و معین شکل می‌گیرند به تدریج بار معنایی متغیر کاسته و چهره‌ی معنایی مشخصی در بعد ثابت با حفظ و همراهی هم‌راهی همان بعد ثابت متعین می‌شود در متون علمی این محدود کردن دایره‌ی ابعاد متغیر جوهره‌ی کلمه به حداقل کاهش و در برخی ژانرهای شعری می‌تواند به حداکثر افزایش برسد و این البته همیشه با حفظ و همراهی هم‌راهی ابعاد ثابت کلمات، جملات و متن سامان می‌یابد (آذریچک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۲: ۲۵۶).

همان طور که گفته شد از نگاه معنی‌شناسان ساخت‌گرا و نئوساخت‌گرا هر کلمه و به تبع هر جمله معنی ثابتی را به مخاطب انتقال می‌دهد اما از نگاه معنی‌شناسان شناختی، معنی ثابت برخی کلمات چندان ارتباطی با معنی ثابت آن‌ها ندارد مثلاً معنی ثابت فعل گرفتن - دریافت کردن چیزی از کسی - با معنی گرفتن در جملات (۱۳-۱۸) ارتباطی ندارد. معنی‌شناسان شناختی بر این باورند که به دلیل عدم ثبات معنی واژه‌ها اساساً بحث درباره‌ی تحلیل مؤلفه‌ای منتفی است (Evans, 2009: 6). معنی‌شناسان شناختی پا را از این هم فراتر نهاده و به جداسازی دانش زبانی از دانش دایره‌المعارفی و به تبع تفکیک معنی‌شناسی از کاربردشناسی، باور به معنی یا معنایی ثابتی برای واژه دارند و این نوع معنی‌شناسی واژگانی محکوم به شکست است (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۲). اوانس در این مورد می‌گوید اگر باور به نوعی معنی ثابت برای هر

واژه محکوم به شکست باشد می‌توان برای حل مسأله چندین راه حل فرض کرد. اول این که هر واژه به هنگام کاربرد در زبان، از مجموعه‌سازی مفاهیم مختلف از مجموعه‌ی وسیعی از مفاهیم مختلف برخوردار است. برای نمونه می‌توانیم مدعی شویم که معانی متعدد هر واژه به بافت یا دانش دایره‌المعارفی ما ارتباطی ندارد بلکه هر واژه‌ای از نوعی چندمعنایی برخوردار است. از این طریق می‌توان بر حسب وقوع هر واژه در بافت‌های مختلف، این مفاهیم مختلف را معلوم کرد (اوانس، ۲۰۰۹: ۱۹).

برخلاف نگرش معنی‌شناسان شناختی که در نمونه‌ی فوق و نمونه‌های معادل قائل به معنی ثابت برای این‌گونه کلمات نیستند، در معنی‌شناسی عمیق‌گرا هر کلمه یک یا چند معنی ثابت دارد و می‌تواند در بافت جمله و متن و یا تحت تأثیر انواع بازی‌های زبانی، بی‌نهایت معنی متغیر به دست آورد، حتی حالت و نوع ادای یک کلمه ممکن است معنایی متضاد با معنای ثابت را ایجاد کند (آذریچک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۲: ۲۵۸). گفتیم که بنا بر معنی‌شناسی عمیق‌گرا هر کلمه‌ای یک حقیقت عمیق است که یک یا چند بعد ثابت و بی‌نهایت بعد متغیر دارد و از لحاظ بعد ثابت، هر کلمه‌ای می‌تواند دو وجه داشته باشد یعنی بعد ثابت گسترده و بعد ثابت مشخص.

(و) بعد ثابت گسترده: بعضی کلمات غالباً در طول زمان و یا هم‌زمان با همدیگر در زمان‌ها و مکان‌های جغرافیایی متفاوت از لحاظ معنی و مفهوم با توجه به زمان و سیر تکامل انسان با حفظ صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری دچار تغییر و تحولاتی در جوهری معنایی می‌شوند که باعث بارش و ریزش معناهای جدید خواهد شد. این‌گونه کلمات که از لحاظ مفهومی گسترده شده ولی از لحاظ صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری ثابت هستند، وجهی از بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه‌اند که «بعد ثابت گسترده» نامیده می‌شود، مثلاً معنای کلمه‌ی «سپر» که یک وسیله‌ی دفاعی در برابر ضربات شمشیر بود با رشد تکنولوژی و صنعتی شدن در طول زمان با حفظ و همراهی همواره‌ی آن معنای ثابت گسترده شد تا جایی که به محافظ جلوی اتومبیل و سپر فضایی، سپر موشکی و سپر انسانی نیز اطلاق می‌شود، پس کلمه‌ی سپر جزء آن دسته از کلمات است که بعد ثابت معنایی‌اش گسترده شده و می‌توان گفت کلمه‌ی سپر بعد ثابت گسترده‌ی معنایی دارد یا کلمه‌ی قشر که به معنای پوسته و ظاهر یک چیز است در زیست‌شناسی به سطحی‌ترین لایه‌ی هر سلول، بافت و... گفته می‌شود و در

میان متصوفه و اهل کلام قشری یا قشریان کسانی هستند که ظاهر بین بوده و از روی ظواهر حکم و قضاوت می‌کنند، بنابراین کلمه‌ی قشر با توجه به مکان، زمان و شرایط کاربرد می‌تواند بعد ثابت گسترده‌ی معنایی داشته باشد. از جمله می‌توان به انواع افعال گرفتن، زدن، خوردن و... اشاره کرد (همان).

(ز) **بعد ثابت مشخص:** اغلب کلمات در لغت‌نامه‌ها معنایی مشخص و معین و به تبع آن ارجاع مشخص و معین دارند- برخلاف بعد ثابت گسترده که فاقد یک ارجاع مشخص و معین است- و تمام کلماتی که یک معنای واحد را منتقل می‌کنند از لحاظ صورت‌های جوهری نوشتاری و گفتاری با هم متفاوتند و اصطلاحاً گفته می‌شود این کلمات بعد ثابت مشخص معنایی دارند، مثلاً انسان، آدم، بشر، حیوان ناطق. افزون بر این در مثال‌های (۱۳-۱۸) انواع افعال مشتق شده از «گرفتن» جوهره‌ی متغیر این فعل به شمار می‌آیند که معانی تازه‌ای را با حفظ و همراهی همواره‌ی معنی ثابت تداعی می‌کنند.

ما به سراغ این افعال رفته و می‌خواهیم با نگرش حقیقت عمیق در کلمات اثبات کنیم که هر کلمه همیشه و همواره به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با حفظ بعد ثابت در بافت متن می‌تواند معانی دیگری را با توجه به زمان، مکان، لحن، شرایط طبیعی و اجتماعی و... تداعی کند (همان).

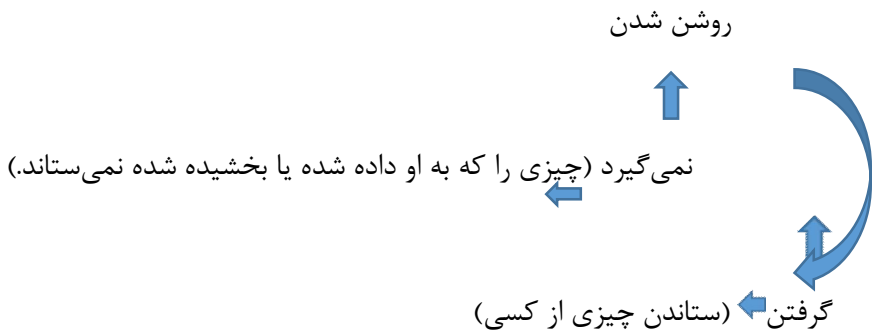
۷) بحث و بررسی

همان طور که گفته شد در معنی‌شناسی عمیق‌گرا هر کلمه یک یا چندین معنی ثابت و بی‌نهایت معنی متغیر دارد. در بافت جمله و با هم‌افزایی پتانسیل‌های جوهری و ماهیتی کلمات در محور هم‌نشینی از معانی متغیر کاسته می‌شود. در جملات فوق و انواع معانی متفاوتی که برای فعل گرفتن ارائه شده علاوه بر ثابت بودن صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری می‌توان بعد ثابت معنای کلمه‌ی گرفتن را «ستاندن چیزی از کسی» با توجه به لغت‌نامه‌ها در نظر گرفت و تمام کاربردهای دیگر این کلمه مانند: «به دست آوردن، دریافت کردن، قبض کردن، اخذ کردن، ستاندن، حبس کردن، تسخیر کردن» (دهخدا) در بافت‌های متفاوت در حیطه‌ی «بعد ثابت گسترده‌ی معنایی» قرار می‌گیرند که به صورت مستقیم یا

غیرمستقیم با حفظ و همراهی همواری «ستاندن چیزی از کسی» به عنوان بعد ثابت، معانی دیگری را نمایان ساخته‌اند.

(۱۳) یعنی این آتش زیر باران نمی‌گیرد.

در این «نمی‌گیرد» با توجه به بافت جمله، معنای «روشن شدن» را تداعی می‌کند که به صورت منفی به کار رفته است یعنی روشن نمی‌شود. در این جا می‌توان گفت «نمی‌گیرد» با حفظ صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری «گرفتن»، معنای خود را با توجه به موقعیت حضور و شرایط زمانی و مکانی گسترش داده و در واقع «روشن شدن» وجهی از بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه‌ی «گرفتن» است که بعد ثابت گسترده نامیده می‌شود. با توجه به شکل «گرفتن» یعنی ستاندن چیزی از کسی و «نمی‌گیرد» یعنی چیزی را که به او بخشیده شده_ در این جا آتش به هیزم بخشیده شده- قبول نمی‌کند و نمی‌ستاند؛ و می‌توان این گونه تفسیر کرد که روشن نشدن آتش زیر باران به آن دلیل است که هیزم‌ها شعله‌های آتش را از چخماق یا کبریت یا هر چیز دیگری نمی‌ستانند و نمی‌گیرند. در واقع «نمی‌گیرد» با حفظ و همراهی همواری معنی ثابت «ستاندن چیزی از کسی» معنی دیگری را تداعی کرده هر چند این معنی ثابت در «نمی‌گیرد» و «روشن شدن» که از آن فعل نمایان شده، مستتر و پوشیده است (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۲: ۲۷۸).



در مثال (۱۴) یعنی «گرفتی چه گفتم؟»

باز هم گرفتن (ستاندن چیزی از کسی) بعد ثابت کلمه‌ی گرفتی است و در این جمله گرفتی یعنی «چیزی، اندیشه‌ای، فکری از من به تو انتقال پیدا کرد آیا تو آن را از من ستاندی یا تو آن چیز را به دست آوردی؟» همان طور که مشاهده می‌شود با کمی کنکاش و بررسی مفاهیم جدید متوجه خواهیم شد که در این مفهوم جدید که از «گرفتی» نمایان و عریان گشته باز هم معنای ثابت ستاندن چیزی از کسی همراه و همواره با این کلمه است چنانچه اگر مفهوم «گرفتی» یعنی «فهمیدن» را بررسی کنیم متوجه خواهیم شد که «فهمیدن» یعنی «گرفتن یا ستاندن دانش یا علم» در واقع «فراچنگ آوردن فهمشی» و این یعنی کلمه‌ی «گرفتن» با حفظ صورت‌های جوهری گفتاری و نوشتاری و حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت، گسترش معنایی یافته و علاوه بر معنای لغت‌نامه‌ای و ثابت خود معانی دیگری را با توجه به بافت جمله و نوع لحن و شرایط بیان نمایان ساخته است. در واقع «فهمیدن» که از جوهره‌ی متغیر «گرفتی» افاده شده بعد ثابت گسترده‌ی معنایی فعل «گرفتن» در این جمله است.

(۱۵) برو تا سر کوچه، دو عدد شیر بگیری و بیا:

در معنی‌شناسی عمیق‌گرا افزون بر معنای مشخص لغت‌نامه‌ای، خواننده ضمن ارتباط بی‌واسطه با بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمات با ابعاد متغیر نیز ارتباط بی‌واسطه داشته و با توجه به بافت و هم‌نشین و جانشین شدن کلمات دیگر و انواع لحن و شرایط بیان می‌تواند بی‌نهایت معنای متغیر کسب کند. گاه این معنای متغیر حتی می‌تواند معنای متضاد نیز بپذیرد چون اصالت کلمه در دیالکتیک ادراکی حرکت می‌کند. در مورد کلمه‌ی «بگیر» که با در نظر گرفتن بافت، تداعی‌کننده‌ی معنای «خریدن» است با توجه به شکل «گرفتن» یعنی ستاندن چیزی از کسی و «بگیر» نیز یعنی چیزی از کسی بستان، و خریدن که از بگیر افاده می‌شود یعنی خریدار به عنوان پدیدار یک چیز را از پدیدار دیگر (مغازه‌دار) می‌گیرد، فراچنگ می‌آورد یا می‌ستاند، پس «خریدن» که از «بگیر» افاده می‌شود یعنی ستاندن و گرفتن چیزی از مغازه‌دار. کلمه‌ی «خریدن» معنای گرفتن را در خود پوشش داده است و خریدن با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت گرفتن به این کلمه ارجاع داده می‌شود و معنای خریدن از کلمه‌ی گرفتن که بن فعل بگیر است گسترش یافته. به عبارت دیگر خریدن به صورت غیرمستقیم و با یک واسطه- بگیر- به گرفتن ارجاع داده می‌شود و بعد ثابت گسترده‌ی آن به شمار می‌آید.

۱۶) راه‌آب پشت‌بام گرفته (مسدود شده):

در این مثال «گرفته» معنای مسدود شدن را نمایان و آشکار ساخته است. مسدود شدن یعنی: «سد شدن و بند شدن و بسته شدن. گرفتن، گرفته شدن. مسدود کردن، سد کردن و بند کردن و بستن، گرفتن. برآوردن. استوار کردن راهی و رخنه‌ای و امثال آن را» (دهخدا). تمامی این معانی به فرایند راه عبور پدیداری را گرفتن و این که باید راه عبور را به دست بیاوری، فراچنگ بیاوری و از چیزی یا از کسی بستانی اشاره دارد. مسدود شدن نیز به صورت غیرمستقیم معنای گرفتن را در خود هم‌پوشانی داده است. همان‌گونه که گفته شد کلمه یک وجود است یعنی کلی فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی و هر دم بر دامنه‌ی نمایان شدن پتانسیل‌های این ماهیت‌ها و جوهره‌ها افزوده و یا گسترده می‌شود اما تمام پتانسیل‌های جوهری و ماهیتی نمایان شده به وجود کلمه بازمی‌گردد و در این‌جا نیز تمام معانی عریان شده از کلمات گرفته، بگیر، گرفتی و... به وجود کلمه‌ی «گرفتن» بازمی‌گردد چه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم.

۱۷) خیلی خودش را گرفته (فخر فروختن):

در این مثال «فخر فروختن» برای ارجاع به کلمه‌ی «رفتن» می‌بایست واسطه‌های بیشتری را پشت سر بگذارد. چنان‌چه در شکل مشخص شده گرفتن یعنی ستاندن چیزی از کسی و گرفته با توجه به بافت، معنای فخر فروختن را نمایان ساخته است. فخر فروختن یعنی من برای غیر فراچنگ‌آوری دیگری خودم را می‌گیرم. در واقع چیزی را در اختیار کسی قرار ندادن تا آن شخص نستاند و فراچنگ نیابد یعنی یک نوع گرفتن وارونه برای ندادن چیزی به کسی است. می‌بینیم معنایی که از «گرفته» در بافت تداعی گشته با چندین واسطه و غیرمستقیم به «گرفتن» ارجاع داده می‌شود و معنای افاده‌شده‌ی «فخر فروختن» با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت، معنای گرفتن را پوشانده و مستتر کرده است.

۱۸) طفلکی انگار وبا گرفته:

با توجه به شکل «گرفتن» یعنی ستاندن چیزی از کسی و تبادل چیزی. در این جمله «وبا گرفتن» یعنی به دست آوردن و یا ستاندن و تبادل چیزی بین دو پدیدار. در این جمله بیماری بین دو پدیدار تبادل شده و یکی چیزی را از دیگری ستانده. «مبتلا شدن» تداعی فرایند

ستاندن و گرفتن چیزی از کسی است، در نتیجه باز هم «مبتلا شدن» که از «وبا گرفتن» افاده می‌شود، معنای بعد ثابت «گرفتن» را حفظ کرده و همواره با خود به همراه دارد؛ به عبارت دیگر مبتلا شدن صورتی از بعد ثابت کلمه‌ی «گرفتن» است که گسترش یافته.

نتیجه‌گیری:

با توجه به مثال‌های فوق و از نگاه معنی‌شناسی عمیق‌گرا هر کلمه‌ای با توجه به مکان، زمان، شرایط، بیان و لحن، حتی نوع و طبقه‌ی اجتماعی، کلمات هم‌نشین و... دچار بارش و ریزش معنایی می‌شود. با توجه به معنی‌شناسی عمیق‌گرا حضور هر کلمه‌ای در جهان هستی دقیقاً مانند حضور و شکل‌گیری نطفه در انسان است و می‌توان برای هر کلمه‌ای مرحله‌ی نطفه و نهایتاً تکامل را در نظر گرفت. با توجه به این نکته که هر فرایندی که سبب تکامل شود و نتیجه‌ی آن فرایند که ریزش و بارش و خلاقیت در کاربرد واژگان است در ژنتیک کلمات ثبت و ضبط خواهد شد؛ بنابراین هر کلمه‌ای علاوه بر معنای ثابت، بی‌نهایت معنای متغیر را در بار ژنتیکی خود حمل می‌کند و هر چه قدر جمله تخصصی‌تر باشد و در بافت تخصصی قرار گیرد از نمایان شدن معنای متعدد کاسته و معنای ثابت برجسته خواهد شد؛ بنابراین وقتی واژه‌ها در هم‌افزایی با یکدیگر قرار گیرند، با توجه به شرایط کلمه در بافت متن، شرایط گوینده و حتی شرایط خوانشگر، معنی نمایان خواهد شد؛ پس فرایند شکل‌گیری معنی فرایندی کاملاً پیچیده است که فراتر از نظام‌های ثابت معنایی و انعطاف معنایی باید به آن نگریست. در فرض ثبات معنی ما با فرایند $2=1+1$ روبه‌رو هستیم، یعنی معنی حاصل ترکیب کلمات ایستا و منجمدی است که فراتر از آن توانش بارش و ریزش معنایی نخواهند داشت. در واقع درک معنی جمله بر حسب معنی اخذشده از فرهنگ لغت خواهد بود. در قائل شدن به انعطاف معنایی، درک معنی جمله، بر حسب دانش دایره‌المعارفی است و از میان معنای متعدد هر کلمه، آن معنی انتخاب خواهد شد که بتواند در هم‌نشینی با سایر کلمات قرار گیرد.

در واقع قائلان به انعطاف معنایی باور دارند که معنی، یکی از مختصات واژه یا حتی زبان نیست بلکه به نوعی تابع کاربرد واژه‌ها و نیز زبان از سوی کاربران زبان در رویدادهای ارتباطی است که به لحاظ فرهنگی_اجتماعی، زمانی، مکانی و فیزیکی بافت‌سازی شده‌اند. اینان معنی را خارج از کلمه در نظر می‌گیرند اما در معنی‌شناسی عمیق‌گرا جان و اصل کلمه، جوهره‌ی معنایی آن است و جوهره‌ی معنایی در هر شخص، از کلمات بی‌شماری تشکیل شده که به

طور طبیعی از فرد به فرد تفاوت دارد زیرا هر کلمه یک کدواژه است و این کدواژگان دارای معنایی دقیق و بسته نیستند بلکه محصول یک جوهره‌ی معنایی گسترده‌اند که مدام با تغییر و تکوین زبان و تکوین فردی_ اجتماعی در حال تغییر و تکوینند؛ بنابراین جوهره‌ی معنایی کدواژگان هرگز همانند جوهره‌ی معنایی آن در ذهن شخص دیگر نیست، اگر چه بعد ثابت جوهره‌ی معنایی این کدواژگان همواره ما را از ساحت‌های بعد متغیر آن‌ها غافل می‌کند. از این روی واژگان معنی‌دار هستند و می‌توانند سبب بارش و ریزش معنایی فرد به فرد، مکان به مکان و زمان به زمان شوند و بافت این امکان را فراهم می‌آورد که ریزش و بارش معنایی، جهت‌دار و ساختارمند باشد و این جهت‌دار و ساختارمند بودن سبب می‌گردد ما به بی‌معنایی واژگان تن درندهیم، این در حالی است که کلمه خود فراتر از هر ساختاری عمل کرده و در اصطلاح گفته می‌شود یک فراساختار است.

همان‌گونه که گذشت، گروهی از معنی‌شناسان برای کلمات و جملات قائل به معنای ثابت و گروهی قائل به معنای متغیرند؛ اما معنی‌شناسی عمیق‌گرا در این میان قائل به اصل حقیقت عمیق در مورد معنی کلمات و جوهره‌ی معنایی است، بدین ترتیب که هر کلمه‌ای در عین حال که یک یا چند بعد ثابت معنایی دارد می‌تواند بی‌نهایت ابعاد متغیر معنایی با حفظ و همراهی همواره‌ی بعد ثابت داشته باشد. در واقع در این نوع نگاه تمامی معنای آشکار و پنهان یک واژه در بار ژنتیکی آن کلمه و در جوهره‌ی معنایی آن موجود بوده و به فراخور مکان، زمان، جنس‌گوشور، دین و مذهب، شرایط فرهنگی و... متجلی می‌شوند و باری از معنی را در خود حمل می‌کنند؛ پس برخلاف معنی‌شناسان ساخت‌گرا معنی عرض بر کلمه نیست بلکه معنی جزء جوهره‌ی کلمه است و برخلاف معنی‌شناسان شناختی که به بی‌معنایی کلمات رسیده‌اند و فقط کلمات را معنی‌دار می‌دانند، هر کلمه‌ای انواع معانی بالقوه و بالفعل را در جوهره‌ی معنایی خویش داشته و تنها به فراخور شرایط گسترش معنایی می‌یابد؛ بنابراین کلمه در معنی‌شناسی عمیق‌گرا واجد معنی است، زیرا هر کلمه از هم‌افزایی جوهره‌هایی- معنایی، گفتاری، نوشتاری، حرکتی، شرایطی، اجتماعی و...- موجودیت می‌یابد و جوهره‌ی معنایی زایاترین، گسترده‌ترین و بنیادی‌ترین جوهره‌ی کلمه به حساب می‌آید که وجودش را از مقام جامع وجودی کلمه که فرابعدی، فرازمانی و فرامکانی است اخذ کرده، پس معنا در حکم جان و روح کلمه و همواره با آن بوده و هست و از لفظ جدا نیست بلکه در هم‌افزایی با جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری و... است که هستی‌مند شده. اصولاً از منظر معنی‌شناسی عمیق‌گرا بعد

ثابت حقیقت معنایی هر کلمه‌ای امری پیشینی و ثابت است یعنی هر کلمه معنایی ثابت دارد و با حفظ آن بعد ثابت، ابعاد متغیر معنایی می‌پذیرد. در واقع معانی متغیر نیز در جوهره‌ی معنایی کلمه وجود دارند اما طبق شرایط مکانی، زمانی، جنسی، مذهبی، نژادی، روانی و... ابعاد متغیر می‌پذیرند که این ابعاد متغیر امری قراردادی‌اند.

در پایان باید یادآور شد که معنی‌شناسان ساخت‌گرا از یک سوی بام و معنی‌شناسان شناختی از دیگر سو افتاده‌اند، غافل از این که تمامی معانی ثابت و متغیر کلمه جزء جوهره‌ی معنایی کلمه‌اند.

منابع

- آذریک، آرش، اهورا، هنگامه، مسیح، نیلوفر (۱۳۹۶)، چشم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک، دوجلدی، چ سوم، تهران، روزگار.
- آلستون، ویلیام، پی (۱۳۸۱)، فلسفه‌ی زبان، ترجمه‌ی احمد ایران منش و احمدرضا جلیلی، چ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- اکبری، رضا (۱۳۷۸)، «از بازی زبانی تا باور ایمانی» مجله‌ی نامه‌ی فلسفه، شماره‌ی ۷.
- باربور، ایان (۱۳۷۴)، علم و دین، چاپ ۲، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، نشر دانشگاهی.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۷۸)، دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی کوروش صفوی، تهران، هرمس.
- سعیدی روشن، محمدباقر (۱۳۸۹)، تمثیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، چ چهارم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۳۷) ه.ش، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران، چاپخانه‌ی دولتی ایران.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران، سمت.
- کالر، جاناتان (۱۳۷۹)، فردینان دو سوسور، ترجمه‌ی کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۷) «آشنایی با مکاتب معنی‌شناسی»، فصل‌نامه‌ی تعلیمات فرهنگی (نامه-ی پژوهش فرهنگی)، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳، ۸۹-۱۱۹.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹)، «بررسی معنایی حروف اضافه مکانی فرهنگ سخن بر اساس معنی‌شناسی شناختی»، ادب پژوهی، شماره‌ی ۱۴: ۴۹-۶۶.
- عزب دفتری، بهروز (۱۳۷۰)، «معناشناسی در دستور زبان گشتاری»، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۴۰ و ۱۴۱.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، کدام معنی؟ نشریه‌ی علم زبان، سال ۱، شماره‌ی ۱، ص ۱۲-۵۲.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۷۶)، سیر زبان‌شناسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

مگی، برایان (۱۳۷۴)، فلاسفه‌ی بزرگ، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.

نقوی، سیدجبار حسین (۱۳۸۵)، «معناشناسی فلسفی و علم اصول»، فصل‌نامه‌ی علمی پژوهشی ذهن، دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۲۸، ص ۳-۲۶.

هادسون، ویلیام دانالد (۱۳۷۸)، لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه‌ی او به باور دینی، ترجمه‌ی مصطفی ملکیان، چ اول، تهران، گروس.

Lakoff, G. 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago.

Lock, J. 1924. *An Essay concerning Human understanding*. Abridged and edited by A.S.Pringle-Pattison. Oxford.

Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Evans, V (2009). *How Words Mean*. Oxford: Oxford University Press.

Evans, Vyvyan and Melanie Green. 2006. *Cognitive Linguistics: an introduction*, Edinburgh University Press.

Lee, D (2001), *Cognitive linguistics: An introduction*. Oxford: Oxford University Press.

Riemer, N (2010) "introducing semantics" Cambridge University press.

Leech, G. N. *Principles of Pragmatics*, Longman: New York, 1976.

Levy, J and Greenhall, A ed. 1983. *The Concise Columbia Encyclopedia*. New York: Avon Publishers.

Lycan, W. P. 1995. "Philosophy of Language" in: *The Cambridge Dictionary of Philosophy* Audi Robert ed. Cambridge: Cambridge University Press.